

بایکارترین رشته‌های
دانشگاهی در ایران آشنا
شوید
رشته‌هایی
که پنبه
می‌شوند

مشاوره
انتخاب
رشته

نامه‌ات
همین الان رسید
قلب
پر درد سر

هرج رقیب، جواب
از لوییجی مرسا
سید مصدق رازشوق

آشنایی با دنیای استارت‌آپ‌ها که این روزها حسابی بازارشان داغ است!

استارت‌آپ

رو بزن!

آشنایی با دنیای استارت‌آپ‌ها که این روزها حسابی بازارشان داغ است!

استارت «استارت‌آپ» رو بزن!

پیمان صادقرزاده | همه ما دلمان می‌خواهد در آینده شغلی داشته باشیم که هم حقوق بالایی داشته باشد و هم مستقل از دیگران باشیم و زیر نظر کسی کار نکنیم، بنابراین بهترین راه حل این است که کسب‌وکاری شخصی برای خودمان راه‌اندازی کنیم. پس کسب‌وکار شخصی گزینۀ بسیار مناسبی است، اما نه! بیشتر که فکر می‌کنید، می‌بینید اگر قرار باشد کسب‌وکار معمولی مثل کافی‌شاپ، رستوران و... راه‌اندازی کنید، با این‌که صاحبش خود شما هستید، اما نه یک شغل منحصر به فرد است که نمونه دیگری از آن وجود نداشته باشد و نه در آمد آن رشد زیادی دارد و بعد از مدت کمی سطح درآمدتان ثابت می‌شود. بنابراین به فکر ایجاد کسب‌وکار جدیدی می‌افتید که کسی سراغش نرفته و در عین حال درآمد بالایی هم برای شما داشته باشد. داستان «استارت‌آپ»‌ها دقیقا از همین جا شروع می‌شود. کسب‌وکارهای جدید و نوپایی که می‌توانند آینده شما را حسابی دگرگون کنند. اگر شما هم دوست دارید که در آینده نزدیک یکی از همین کسب‌وکارها را راه‌اندازی کنید و به درآمد بالایی هم برسید، مطلب این هفته و هفته آینده را از دست ندهید.



استارت‌آپ هم که شد مثل همون کسب‌وکارهای معمولی!

شاید کلمه استارت‌آپ برای اولین بار است که به گوشه‌تان می‌خورد و برایتان کمی ناآشنا باشد، اما همه ما حداقل یکبار در زندگی، ناخودآگاه به فکر استارت‌آپ بوده‌ایم. کلمه استارت‌آپ در حقیقت مخفف واژه (Startup Company) به معنای شرکت‌های نوپاست. برای یک تعریف ساده از استارت‌آپ می‌توان گفت؛ استارت‌آپ به کسب‌وکارهای نوپا و تازه تأسیس شده‌ای گفته می‌شود که با ایده‌ای ساده و اولیه شروع می‌کنند و به سرعت رشد می‌یابند و به درآمد بالایی می‌رسند. در دنیای امروز که فناوری روزبه‌روز پیشرفت می‌کند، دو دسته افراد نوآور و خلاق داریم؛ یک دسته نوآورانی هستند که دنبال ساخت فناوری‌های جدیدترند تا همه بتوانند از آن‌ها استفاده کنند و یک دسته دیگر هم نوآورانی که دنبال استفاده و بکارگیری این فناوری‌های ساخته‌شده در کسب‌وکار خود هستند. دنیای استارت‌آپ را دقیقا همین دسته دوم تشکیل می‌دهند. در دنیای استارت‌آپ همه افراد دنبال ایده‌های جدید و مدرنی هستند تا کسب‌وکار خود را با فناوری‌ها و ابزارهای امروزی مرتبط کنند و با همان ایده‌های اولیه، کسب‌وکار خودشان را راه بیندازند و به سرعت هم به درآمد برسند. فیس‌بوک، یوتیوب، دیجی کالا، دیوار و... همه جزو استارت‌آپ‌های موفق محسوب می‌شوند که توانسته‌اند با یک ایده اولیه و جدید، کسب‌وکارشان را راه‌اندازی کنند.

«استارت‌آپ» چی هست؟!

اگر به‌تازگی رستوران، کافی‌شاپ یا مغازه مواد غذایی راه‌اندازی کرده‌اید به شما تبریک می‌گوییم. حالا شما کسب‌وکاری جدید و مستقل دارید، اما این به این معنی نیست که صاحب استارت‌آپ شده‌اید. خیلی وقت‌ها کسب‌وکارهای کوچک با استارت‌آپ اشتباه گرفته می‌شوند. در حالی که این دو کاملا با هم فرق دارند. در کسب‌وکارهای معمولی و کوچک مثل راه‌اندازی رستوران، کافی‌شاپ، میوه‌فروشی، فروش لباس، آرایشگاه و... کار شما جدید نیست و ممکن است قبل از آن هزاران نفر همین کار را امتحان کرده باشند. علاوه بر آن در هر یک از این مشاغل، شما در لحظه قادرید فقط به تعداد محدودی از مشتریان تان خدمات بدهید. مثلا تصور کنید که صاحب آرایشگاهی هستید. در یک ساعت نمی‌توانید موهایی بیشتر از چهار نفر را اصلاح کنید، هم‌چنین شما در هر ماه درآمد نسبتا ثابت و مشخصی دارید که ممکن است برخی از ماه‌های سال این درآمد، کمی زیادتیر یا کمی کمتر شود، اما در استارت‌آپ قضیه زمین تا آسمان فرق می‌کند! استارت‌آپ یعنی شما قرار است به بازاری نو با مشتریان جدید وارد شوید و نیازی نو را حل کنید، بنابراین چون ایده شما کاملا جدید است و قبلا هم آزمایش نشده، کاری با ریسک

پس «استارت‌آپ» ویکند» چیه؟!

تا این‌جا کار تقریباً متوجه شده‌اید که استارت‌آپ چیست، در دنیای امروز چقدر مورد نیاز است و چه تفاوتی با سایر کسب‌وکارها دارد، اما برای موفقیت استارت‌آپ‌ها و ایجاد ایده‌های جدید، تکنیک‌های متفاوتی مورد نیاز است که باید آموخته شود. استارت‌آپ را یک‌شبه و به‌تنهایی نمی‌توانید راه‌اندازی کنید. باید یک تیم متخصص داشته باشید، اطلاعات‌تان را در مورد حوزه فعالیت‌تان بالا ببرید و از تجربه دیگران هم استفاده کنید. با این حساب حتماً می‌گویید چندین ماه طول می‌کشد تا تیم متخصص پیدا کنید، آن‌ها را دورهم جمع کنید و بعد هم به ایده اولیه برسید، اما باید خدمت‌تان عرض کنم که خوشبختانه همه این کارها با «استارت‌آپ ویکند» برطرف می‌شوند. ویکند (Weekend) به معنای «تعطیلات» یا بهتر است بگویم «تعطیلات آخر هفته» است. با معنای استارت‌آپ هم که بالاتر آشنا شدید، استارت‌آپ ویکند، همایش‌هایی هستند که معمولاً در تعطیلات آخر هفته به مدت ۵۴ ساعت برگزار می‌شوند. طی این ۵۴ ساعت، افرادی که علاقه به راه‌اندازی استارت‌آپ دارند، دورهم جمع می‌شوند، ایده‌هایشان را مطرح می‌کنند و با توجه به ایده‌هایشان، هم‌تیمی‌های متخصص و موردنیازشان را پیدا می‌کنند؛ البته کار فقط به همین‌جا ختم نمی‌شود. در همین ۵۴ ساعت هر تیم باید نمونه‌ای اولیه از ایده خود را بسازد یا به نوعی به نمایش بگذارد تا داوران بتوانند نظر خودشان را درباره ایده‌های بهتر هر دوره اعلام کنند. اگر هرکدام از ایده‌ها توانایی آن را داشته باشد که در دنیای حقیقی پیشرفت کند و به استارت‌آپ موفق تبدیل شود، گروه‌هایی به نام «شتاب‌دهنده‌ها» که کارشان حمایت‌های فکری و مالی از این ایده‌هاست، آن را انتخاب می‌کنند و در طی چند ماه اول از آن حمایت می‌کنند تا آن ایده به اجرا دربیاید.

می‌بینید که اگر به استارت‌آپ‌ها علاقه دارید یا حتی ایده جدیدی برای راه‌اندازی کسب‌وکار در ذهنتان می‌چرخد، چقدر راحت می‌توانید در یکی از همین همایش‌ها شرکت کرده، تیم‌تان را جمع کنید و با سرمایه شتاب‌دهنده‌ها کسب‌وکارتان را راه‌اندازی کنید. در فناوری شماره بعد قرار است با هم برترین استارت‌آپ‌های ایرانی و هم‌چنین استارت‌آپ‌های دانش‌آموزی را که به‌تازگی راه‌اندازی شده‌اند، بررسی کنیم. پس منتظر باشید.

در کسب‌وکارهای معمولی و کوچک مثل راه‌اندازی رستوران، کافی‌شاپ، میوه‌فروشی، فروش لباس، آرایشگاه و... کار شما جدید نیست

اگر به‌تازگی رستوران، کافی‌شاپ یا مغازه مواد غذایی راه‌اندازی کرده‌اید به شما تبریک می‌گوییم. حالا شما کسب‌وکاری جدید و مستقل دارید، اما این به این معنی نیست که صاحب استارت‌آپ شده‌اید



اگر به‌تازگی رستوران، کافی‌شاپ یا مغازه مواد غذایی راه‌اندازی کرده‌اید به شما تبریک می‌گوییم. حالا شما کسب‌وکاری جدید و مستقل دارید، اما این به این معنی نیست که صاحب استارت‌آپ شده‌اید



بمب‌های شیمیایی



«شیمیایی... شیمیایی... این صدایی است که در خواب و بیدار یکی از روایان کتاب به گوش می‌رسد. آن‌ها در جبهه‌اند و عراق شیمیایی زده: «یکهو از جا پریدم. دودی سفید رنگ توی هوا پخش شده بود. به عطسه افتادم. چشم‌هایم کمی می‌سوخت، صدای حاجی بلند شد: ماسک... ماسک‌ها را بزنید.» سید می‌خواهد ماسکش را از داخل کوله‌اش دریاورد، اما اتفاق دیگری رخ می‌دهد: «غیز... تسمه پای مصنوعی‌ام کشیده شد و دررفت. بخشکی شانسی! باید شلوارم را بالا می‌زدم و تسمه را دوباره محکم می‌کردم. این طرف و آن طرف را نگاه کردم که کسی نباشد. یکی نبود به من بگوید آخر مرد حسابی، تو این گیرودار چه کسی به پاهای تو نگاه می‌کند!»

تسمه پا محکم می‌شود، اما انگار برای زدن ماسک کمی دیر شده. بمب‌های شیمیایی اثر کرده‌اند: «توی گلویم احساس خارش می‌کردم. دلم می‌خواست دست می‌کردم توی دهنم و حسابی گلویم را می‌خاراندم! دوباره دستم را به طرف کوله‌پشتی‌ام دراز کردم و ماسکم را برداشتم.» اوضاع بقیه زمنده‌ها هم دستکمی از سید ندارد: «بچه‌ها این طرف و آن طرف می‌دویدند. بعضی‌هاشان ماسک زده بودند و بعضی‌ها هم چفیه را دور سر و صورتشان پیچیده بودند. صدای ناله و جیغ و داد و فریاد با صدای خرخر بی‌سیم و بی‌سیم‌چی و عق زدن‌های پی‌درپی قاطی شده بود.»

بی‌سیم‌چی



اوضاع جسمی سید کم‌کم که نه، خیلی سریع، بدتر می‌شود. بمب شیمیایی با کسی شوخی ندارد: «یک عالمه تاول ریز و درشت مثل قارچ روی دستم سبز شده بود. انگار همه دستم را با سیگار سوزانده بودند. همه‌جا را تار می‌دیدم، دهانم کف کرده بود و حالم داشت به‌هم می‌خورد. عرق زدم، یک بار، دو بار.» انگار سید قصد ندارد ماسکش را به صورت بزند. بالاخره حاجی به طرفش می‌رود: «چرا دست‌دست می‌کنی سید؟ ماسکت را بزن.» حاجی ماسک را به صورت سید می‌زند. سید صداهای ناله و فریاد زمنده‌ها و صدای خرخر بی‌سیم را می‌شنود، اما صدای بی‌سیم‌چی قطع شده: «کنجکاو شدم و چرخیدم و لنگان‌لنگان به طرفش رفتم. بی‌سیم‌چی چند قدم آن طرف‌تر افتاده بود. از دهانش کف سفیدی بیرون زده بود. ماسک به چهره نداشت...» در انتهای این خاطره، توضیحاتی هم درباره استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی وجود دارد: «به دنبال استفاده از سلاح‌های شیمیایی، ایران از سازمان ملل خواست تا به این موضوع رسیدگی کند... کارشناسان سازمان ملل، بعد از بررسی‌های بسیار، کاربرد سلاح‌های شیمیایی از سوی عراق را تأیید کردند. به این ترتیب، عراق یکبار دیگر در مجامع بین‌المللی محکوم شد.»

شب‌های بمباران



خاطره «شب‌های بمباران» درباره زندگی در جزیره خارک در ایام جنگ تحمیلی است. این خاطره با یک اتفاق روزمره شروع می‌شود: «صبح تا شب کنار دریا بودیم. افراد پاسگاه، کوسه‌های بزرگ را می‌گرفتند و می‌کشتند، اما به کوسه‌های کوچک کاری نداشتند. ما این کوسه‌ها را می‌گرفتیم و با آن‌ها بازی می‌کردیم.» به‌جز کوسه‌ها، خرچنگ‌ها هم هستند که مایه بازی و سرگرمی بچه‌ها هستند: «بعضی وقت‌ها هم خرچنگ‌ها می‌آمدند برای خوردن لاشه کوسه‌های بزرگ، آن وقت شکارشان می‌کردیم و می‌فروختیم.» بین همین سرگرمی‌ها است که جنگ از راه می‌رسد: «مدتی بود که صداهای عجیب و تازه‌ای شنیده می‌شد؛ صداهایی که از دور می‌آمد و هر وقت به گوش می‌رسید، دست از بازی می‌کشیدیم و آن‌ها را می‌شمردیم.»

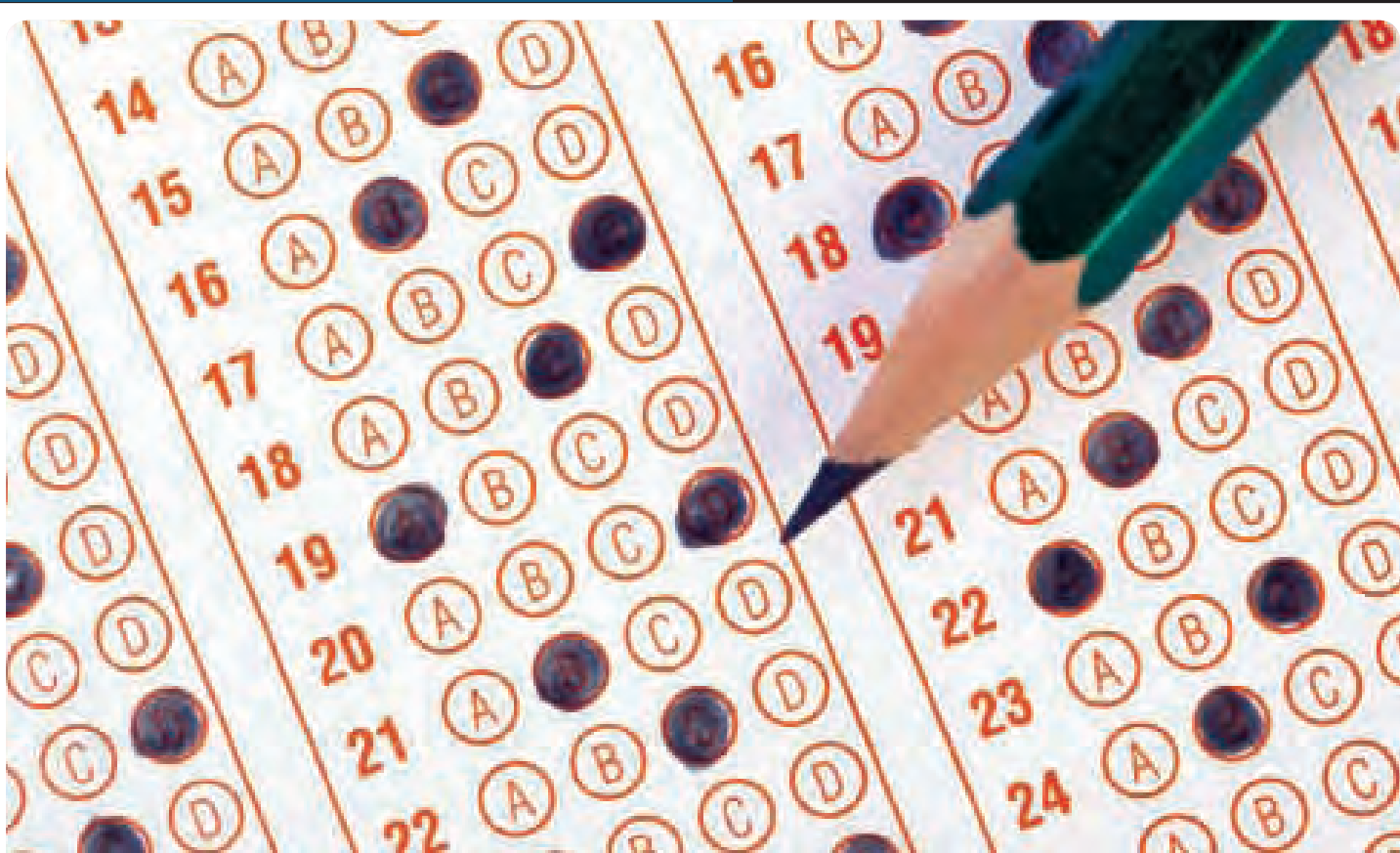
این صداها به‌مرور نزدیک‌تر می‌شود، آژیر می‌کشند، اما برادر راوی این خاطره توی حمام است: «حمام ما آب لوله‌کشی نداشت. دوتا بشکه را آب کرده و گذاشته بودیم رویش. بشکه‌ها را با طناب‌های کلفت بسته بودیم تا نیفتند، اما با افتادن بمب‌ها بر خاک جزیره، طناب‌ها پاره شدند و بشکه‌ها افتادند و آبشان بیرون ریخت. برادرم با همان وضع از حمام بیرون دوید.»

صبح تا شب کنار دریا بودیم. کوسه‌های بزرگ را می‌گرفتیم و می‌کشتیم. اما به کوسه‌های کوچک هم کاری نداشتیم. ما این کوسه‌ها را می‌گرفتیم و با آن‌ها بازی می‌کردیم.

مجموعه داستانی با هدف آشنایی کودکان گروه سنی پیش‌دبستان و دبستان با محیط‌زیست به بازار کتاب آمد. «ماجراهای تانانا» در سال ۱۳۹۵ رتبه اول جشنواره سیدار را کسب کرد و در سال ۲۰۱۵ نیز به جشنواره بین‌المللی اینترنتی کانادا راه یافت. این کتاب را «سولماز خواجه‌وند» نوشته و انتشارات «کتاب‌های نردبان» منتشر کرده است.



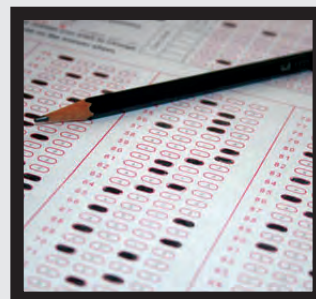
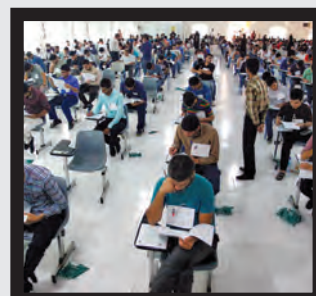
«مارمولک سیاه» منتشر شد. این کتاب، دزدیده شدن دختر یک سرمایه‌دار ثروتمند زانی به وسیله «هیدوریکاوا» معروف به مارمولک سیاه را برای مخاطب خود روایت می‌کند. مارمولک سیاه یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌ها در ژانر خود محسوب می‌شود. «حمود گودرزی» این کتاب را ترجمه کرده و انتشارات «چترنگ» آن را منتشر کرده است.



بایکارترین رشته‌های دانشگاهی در ایران آشنا شوید

رشته‌هایی که پنبه می‌شوند

رشته‌های علوم رفتاری و اجتماعی با نرخ بیکاری ۱۹.۷ درصد، بازرگانی و امور اداری با ۱۹.۵ درصد، حقوق ۲۱.۸ درصد، علوم زیستی ۲۲ درصد، علوم طبیعی ۲۲.۴ درصد، کامپیوتر ۳۹.۹ درصد، صنعت و فناوری ۳۲ درصد، معماری و ساختمان ۲۵.۹ درصد، کشاورزی، جنگلداری و شیلات با ۲۲ درصد و محیط‌زیست با ۴۹.۱ درصد؛ رکورد بیکارهایشان را ثبت کرده‌اند. علاوه بر این رشته‌های تربیت معلم با ۸ درصد، روزنامه‌نگاری ۸.۸ درصد، بهداشت ۷.۹ درصد، خدمات امنیتی ۸.۴ درصد و خدمات حمل‌ونقل با ۱۰.۸ درصد، کمترین میزان بیکاری فارغ‌التحصیلان را دارند. احتمالاً با مشاهده این آمار کمی در رؤیاهایتان تجدید نظر کرده و دور رشته‌های دهن‌پرکنی مثل معماری یا کامپیوتر را خط بکشید. متأسفانه برخی از رشته‌های دانشگاهی براساس تحقیقاتی که در کشور انجام شده جزء رشته‌های بدون بازار کار هستند. نمی‌توان این رشته‌ها را به طور کامل نامناسب خواند، اما اگر داوطلبی هدفش از تحصیل دستیابی به بازار کار است باید تا می‌تواند از این رشته‌ها دور شود. کارشناسان از جنبه دیگر هم به این موضوع نگاه کرده و وجود این گونه رشته‌های تحصیلی را هدر دادن سرمایه‌های جامعه و هم‌چنین نیروی انسانی می‌دانند. بماند که بعضی از داوطلبان تنها برای جلوگیری از رفتن به سربازی یا درس خواندن مجدد، هر رشته و دانشگاهی را بدون توجه به شرایط خود انتخاب می‌کنند.



تا همین یکی، دو هفته پیش همه برویج زیر ۱۸ سال نشسته بودند و ناخن‌هایشان را می‌جویدند تا سازمان سنجش، حساب‌و‌کتاب و سنجیدنش تمام شود و نتایج نهایی کنکور، بزرگ‌ترین آزمون علمی کشور را اعلام کند. نتایجی که تکلیف ۱۲ سال درس خواندن و مشق نوشتن و دورود نرفتن و گیم‌نت ندیدن را مشخص می‌کرد. برویج‌های امروزی به نسبت سال‌های قبل شرایط بهتری برای ورود به دانشگاه دارند، اما باز هم رقابت سر رشته‌های خاص و دانشگاه مطرح و چیتان فیتان برقرار است. هنوز که هنوز است رشته‌هایی مثل پزشکی از دانش‌آموزان دلبری می‌کنند و خیلی‌ها برای رفتن به فلان دانشگاه سرو دست می‌شکنند؛ البته انگیزه ورود به این رشته‌ها کمی با گذشته متفاوت شده است. در حال حاضر بیکاری فارغ‌التحصیلان یکی از معضلات اصلی جامعه است که عموماً پس از فراغت از تحصیل و آماده شدن برای ورود به عرصه کار و تولید با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شوند.

رشته‌هایی که بیکار تان می‌کنند

اگر در گذشته تصور می‌شد که رشته‌های عجیب‌وغریبی مثل آبیاری گیاهان دریایی آینده ندارند، در شرایط فعلی بیکاری تقریباً در همه رشته‌های دانشگاهی حتی در مهندسی و پزشکی نیز وجود دارد. مدت‌هاست که برخی کارشناسان اعتقاد دارند تعدادی از رشته‌های دانشگاهی بازار کار مناسبی برای فارغ‌التحصیلانش ندارد؛ موضوعی که دلیل عمده بیکاری دانش‌آموختگان عنوان شده است. در دهه‌های گذشته خانواده‌ها خودشان را به آب و آتش می‌زدند و هر کاری از دستشان برمی‌آمد انجام می‌دادند به این امید که دردانه‌هایشان به هر شکلی شده نیم‌رشته‌ای قبول شده و وارد دانشگاه شوند و این‌جوری آینده‌شان را تضمین کنند، اما تصور نمی‌کردند در آینده‌ای نه‌چندان دور، تحصیلات دانشگاهی به معضلی برای ورود جوانانشان به عرصه اجتماعی تبدیل شود. در حال حاضر داشتن مدرک دیگر مساوی داشتن شغل و زندگی راحت نیست.

آمارها چه می‌گویند؟

آن‌طور که آمارها نشان می‌دهند حدود ۵۰۷ میلیون بیکار فارغ‌التحصیل داریم. شاید برایتان جالب باشد که بدانید بیشترین بیکاران در رشته‌های مهندسی کامپیوتر، هنر، صنعت و فناوری، معماری و ساختمان، محیط‌زیست، کشاورزی، جنگلداری و شیلات هستند. براساس آمار کشوری رشته بهداشت با ۷۹.۹ درصد، کمترین میزان بیکاری و رشته محیط‌زیست با ۴۹.۱ درصد بیشترین میزان بیکاری را در کشور دارد.

ایرنا

گریه کن تا زت برق بگیرم



چند می‌توری گریه کنی؟!

مطمئن هستیم به خواب شبستان هم نمی‌دیدید که اشک‌هایی که پای سریال‌های تلویزیونی یا به خاطر برد و باخت تیم محبوبتان می‌ریزد، آن قدر کاربردی باشند که بشود ازشان برق هم گرفت. محققان ایرلندی روشی کشف کرده‌اند که با استفاده از آن می‌توان از اشک چشم برق تولید کرد. محققان دانشگاه لیمریک در ایرلند متوجه شدند که کریستال‌های لیزوم که نوعی پروتئین است، زمانی که تحت فشار قرار می‌گیرند، برق تولید می‌کنند. لیزوم در اشک چشم، بزاق و سفیده تخم‌پرنده‌ها و شیر پستانداران وجود دارد.

خبر فوری

لباس‌هایی که رنگ عوض می‌کنند



چه جالب؟!

حتماً می‌دانید که این تحقیقات علمی همین‌طور توی آزمایشگاه‌ها خاک نمی‌خورند و دانشمندان به کمک سایر متخصصان راهی برای ورود آن‌ها به زندگی روزمره ما باز می‌کنند. نمونه‌اش لباس‌هایی با ایده تغییر رنگ درختان در فصل سرد سال تولید شده‌اند. این لباس‌ها در فصل پاییز و مجاورت سرما رنگشان کم‌کم تغییر می‌کند و ایده جالبی برای پوشاک فصل سرد هستند.



هفته شعر و ترانه کتاب نوجوانانه

حتماً مشتاق هستید با کتاب‌های بیشتری در گروه سنی کودک و نوجوان آشنا شوید. خوب، این هفته این آرزو برآورده می‌شود، چون هم کتاب ترانه داریم، هم کتاب شعر و هم کتاب‌های زیادی برای گروه سنی شما.

کتابی از مجموعه هایکوهای پیام گنجگلی با عنوان «شب‌های پیراهنت» از سوی نشر «شور آفرین» به انتشار رسید. در این شعرهای کوتاه، صمیمیت خاصی نهفته است. خوب است بدانید ریشه هایکو به ژاپن و آیین ذن بازمی‌گردد. بخشی از هایکوهای کتاب شب‌های پیراهنت:

شب‌های پیراهنت



- ۱ منتظرند خرمالوهای گس کنار بخاری نفتی
- ۲ خندید در میان زردی برگ‌ها داوودی سپید
- ۳ تار می‌بافت روی تور ماهیگیر عنکبوتی در باد
- ۴ تقویم‌های کهنه به رخ می‌کشند روزهای بیهودگی را

«آر تورشاه و شوالیه‌های میز گردش» از راه رسیدند. این کتاب که نوشته «راجر لنسلین گرین» است از سوی بخش کودک و نوجوان انتشارات «قدیانی» به بازار آمده و «صبا گرمی» آن را ترجمه کرده است.

آر تورشاه و شوالیه‌های میز گردش



در بخش‌هایی از کتاب نخست آر تورشاه و شوالیه‌های میز گردش می‌خوانیم: «پس از این که پادشاه وور تیگرن ظالم برای اولین بار از ساکسون‌ها دعوت کرد که در بریتانیا مستقر شوند و او را در جنگ با اسکاتلندی‌ها و مردمان غیرسلی انگلیس یاری دهند، این سرزمین دیگر برای مدت‌ها روی آرامش به خود ندید. هر چند قسمت‌های وسیعی از بریتانیا را جنگل‌های انبوه پوشانده بود. هنوز کشوری بسیار زیبا و وسیع با دهکده‌ها و شهرهای کوچک و خانه‌ها و کلبه‌های روستایی بود؛ درست همان‌طور که رومی‌ها سال‌ها می‌دیدند دور آن‌جا را ترک کرده بودند، اما ساکسون‌ها که این سرزمین را دیده بودند، دیگر هرگز نمی‌توانستند در زادگاه ابتدایی و زمین‌های بی‌حاصل خود در آلمان و دانمارک سر کنند...»

شش جلد از مجموعه «وگی ورجه» از سوی نشر «افق» برای مخاطب کودک منتشر شد. «وگی ورجه باهوشه می‌دونه چی ببوشه»، «وگی تو رختخوابه دوست نداره بخوابه»، «وگی دکتر نمیره هی پهنه می‌گیره»، «وگی همبازی می‌خواد خواهرش دنیا می‌آد»، «وگی یک‌شب که خوابید توی هوا دوچرخه دید» و «وگی می‌ره مدرسه خیلی هم کم‌حواسه»، عناوین کتاب‌های این مجموعه است. این کتاب‌ها نوشته میکی‌ویچ و تصویرگری آن‌ها را بر عهده داشته است. در پشت جلد وگی ورجه باهوشه می‌دونه چی ببوشه، این‌طور نوشته شده: «باز چی یادت رفته وگی؟

وگی ورجه



لباش پوشیدن در یک روز برفی اصلاً کار راحتی نیست؛ مخصوصاً برای بچه قورباغه‌ها! وای، چقدر لباس! زیرپوش، گرمکن و بلوز و شلوار و جوراب و کت و کلاه و شال گردن و دستکش... اول کدام را بپوشد؟ جوراب یا شلوار؟ دستکش یا شال گردن؟»

کودکان گروه‌های سنی (ب) و (ج) می‌توانند کتاب «ویرجینیا گرگ می‌شود» را بخوانند. این کتاب را «کیو مکلیور» نوشته و «ایزابیل آرنسالت» آن را تصویرگری کرده است. داستان دو خواهر به نام‌های «ویرجینیا» و «ونسا» را بیان می‌کند. یک روز که ونسا از خواب بیدار می‌شود به این موضوع پی می‌برد که ویرجینیا به گرگ تبدیل شده است.

ویرجینیا گرگ می‌شود



این کتاب که انتشارات «فاطمی» ناشر آن است، خوب و بد را به کودکان نشان می‌دهد و «کیوان عبیدی آستینی» آن را ترجمه کرده است. و بخش‌هایی از کتاب: «تمام خانه‌مان زیر و رو شد. همه چیز سر و ته شد. روشنایی کم شد. خوشحالی غم شد. هر کاری می‌شد کردم تا خوشحالش کنم. کلی خوراکی‌های خوشمزه بهش تعارف کردم. همه را بلعید، اما فایده نداشت. هیچ چیز خوشحالش نمی‌کرد. نه گریه، نه بولنم، نه حتی شکلک در آوردن برای برادرمان تویی. بتویش را روی سرش کشید و گفت: «تنهایی بگذار.» بعد دیگر هیچ چیز نگفت به هیچ کس.»

آرامش باران



خوب است سراغ یک مجموعه ترانه هم برویم. کتاب «آرامش باران» ترانه‌های «ایمان جمشیدیپور» است که در پانزده سال اخیر سروده شده. این ترانه‌ها به سه بخش تقسیم شده‌اند: «از روی سادگی»، «فصل بی‌قراری» و «آرامش باران». عنوانین این سه بخش را شامل می‌شود. ایمان جمشیدیپور در سال ۱۳۶۴ و در خورموج متولد شده. وی در دهه هشتاد با ورود به انجمن ادبی فایز دشتی به دنیای شاعری وارد شد. آرامش باران را انتشارات «نحوای قلم» در دوپست صفحه منتشر کرده است.

نیروهای ایرانی، عراقی‌ها را دور می‌زنند. بعضی از گردان‌ها مأمور می‌شوند تا از پشت حمله کنند و ناگهان منطقه عملیاتی پر از صدای تیر و گلوله می‌شود. عراقی‌ها غافلگیر شده‌اند. علی‌رغم استحکامات غیرقابل نفوذشان، شکست می‌خورند. با استفاده از فرصتی که به دست آمده بود، به داخل استحکامات نفوذ کردیم و بعد از بمب گذاری از منطقه خارج شدیم.

عملیات میمک

«عملیات میمک» درباره عملیاتی به همین نام است که در شب عاشورای سال ۱۳۶۳ انجام شد: «همه منتظر شروع حمله بودند. ساعت ۲ نیمه شب بود که عملیات با رمز «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» شروع شد. نیروهای ایرانی با شجاعت در دل تاریکی پیش می‌رفتند.» صدای شلیک گلوله‌ها در سکوت شب شنیده می‌شود، برتری با نیروهای ایرانی است: «عراقی‌ها که غافلگیر شده بودند، هراسان و بی‌هدف به این طرف و آن طرف می‌دویدند. حتی فرمانده‌های عراقی هم نمی‌دانستند چه کار کنند. هیچ کس انتظار چنین حمله‌ای را نداشت.» فرماندهان عراقی با داد و فریاد از سربازها می‌خواهند تا مقاومت کنند، اما آن‌ها بازنده میدان هستند: «عراقی‌ها چنان وحشت‌زده بودند که بی‌هدف شلیک می‌کردند و گاهی سربازان خودی را مورد هدف قرار می‌دادند. سرانجام، دشمن از شدت ترس عقب‌نشینی کرد و پا به فرار گذاشت. گروهی از عراقی‌ها نیز دست‌هایشان را روی سرشان گذاشتند و تسلیم شدند.»



جمعه خونین

خاطره «جمعه خونین» را «محمد صفا» تعریف و «داوود غفارزادگان» آن را تنظیم کرده است. همه اتفاقات این خاطره درباره جمعی است که تلخ تمام می‌شود: «جمعه بود. مادرم داشت در آشپزخانه غذا می‌پخت. من تلویزیون تماشا می‌کردم. ناگهان برنامه تلویزیون قطع شد و صدای آژیر قرمز به گوش رسید.» پدر محمد خانه نیست، او مادرش را صدا می‌زند: «مادر به اتاق آمد و گفت: «تترس پسرم، چیزی نیست.» بعد دوباره به آشپزخانه رفت. به حیاط رفتم و دیدم که دو هواپیما در آسمان پرواز می‌کنند.» محمد می‌خواهد مادرش را خبر کند، اما یکدفعه صدای بلندی به گوش می‌رسد و چشم‌هایش سیاهی می‌رود: «در بیمارستان به هوش آمدم. دیدم پرستار بالای سرم ایستاده است. پرسیدم: «مادر...؟!» پرستار گریه کرد. در حالی که درد شدیدی را در سر و پاهایم حس می‌کردم به گریه افتادم. فهمیدم که مادرم شهید شده است. دوباره از هوش رفتم.»

همه منتظر شروع حمله بودند. ساعت ۲ نیمه شب بود که عملیات با رمز «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» شروع شد. نیروهاک ایرانی با شجاعت در دل تاریکی پیش می‌رفتند.

شیخون

عملیات بدر در تاریخ ۱۹ اسفند سال ۱۳۶۳ انجام شد. «شیخون» درباره همین عملیات است: «برای عملیات «بدر» به راه افتادیم. ساعت هفت شب بود، نیمه شب پشت دجله بودیم. از آب گذشتیم. منتظر شدیم بقیه با قایق از آب بگذرند. گروه مهندسی آمدند و روی رودخانه پل زدند. بقیه گردان‌های پشتیبانی از پل عبور کردند.» به دستور فرمانده جاده‌ای که بصره را به العماره وصل می‌کند، باید فتح شود. نیروها حرکت می‌کنند: «رسیدیم به روستای همایون که عراقی‌ها آن‌جا استحکامات غیرقابل نفوذی داشتند. زیر لب گفتیم: همین‌ها کافی است تا چند لشکر را از پا دریاورد.» نیروهای ایرانی، عراقی‌ها را دور می‌زنند. بعضی از گردان‌ها مأمور می‌شوند تا از پشت حمله کنند و ناگهان منطقه عملیاتی پر از صدای تیر و گلوله می‌شود. عراقی‌ها غافلگیر شده‌اند، علی‌رغم استحکامات غیرقابل نفوذشان، شکست می‌خورند: «با استفاده از فرصتی که به دست آمده بود، به داخل استحکامات نفوذ کردیم و بعد از بمب گذاری از منطقه خارج شدیم. از دور شاهد از هم گسستن دژ مستحکم عراقی‌ها بودیم.»



براک عملیات «بدر» به راه افتادیم. ساعت هفت شب بود. نیمه شب پشت دجله بودیم. از آب گذشتیم. منتظر شدیم بقیه با قایق از آب بگذرند. گروه مهندسی آمدند و روی رودخانه پل زدند. بقیه گردان‌های پشتیبانی از پل عبور کردند.



روزشمار ۶۳

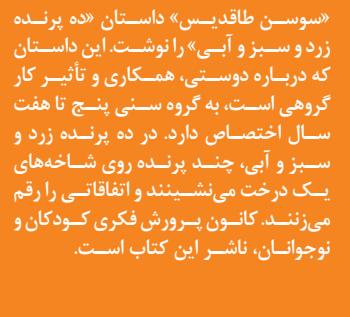
خب، نگاهی هم داشته باشیم به روزشماری که از اتفاقات سال ۱۳۶۳ در کتاب جنگ شهرها وجود دارد: ۱۳ فروردین: ایران در مسابقات قهرمانی واترپولی آسیا، سوم شد. ۱۵ فروردین: در مسابقات قهرمانی جودوی آسیا، جودوکاران ایران دو مدال برنز به دست آوردند. ۲۰ آبان: اولین دوره فوق لیسانس بعد از انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها دایر شد. ۲۰ اسفند: نخستین موشک ایران، کرکوک را در هم کوبید.

جنگ شهرها/ زیر نظر شورای نویسندگان و شورای تولید/ با اهتمام محمدرضا شمس/ تهران: نشر تاریخ و فرهنگ / ۸۰ ص: مصور (بخشی رنگی)

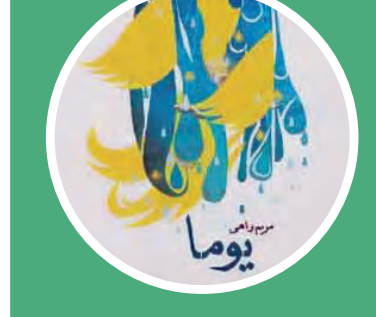
«قلعه سموران». عنوان کتابی از «منصور علمیرادی» است که برای گروه سنی نوجوان منتشر شده است. این کتاب که تصویرسازی آن را «زینب امیری مقدم» بر عهده داشته، براساس افسانه‌ای بومی و در هشت فصل تنظیم شده است. قلعه سموران، هجدهمین کتاب از مجموعه منظومه داستان ایرانی به شمار می‌رود.



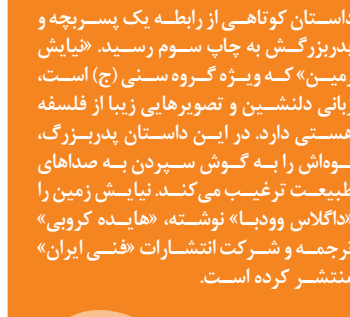
«سوسن طاق‌دیس» داستان «ده پرنده زرد و سبزی و آبی» را نوشت. این داستان که درباره دوستی، همکاری و تأثیر کار گروهی است، به گروه سنی پنج تا هفت سال اختصاص دارد. در ده پرنده زرد و سبزی و آبی، چند پرنده روی شاخه‌های یک درخت می‌نشینند و اتفاقاتی را رقم می‌زنند. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ناشر این کتاب است.



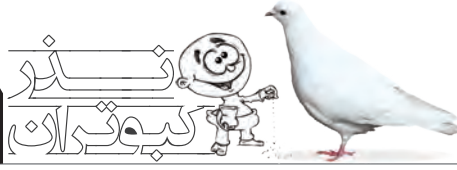
«یوما» به چاپ پنجم رسید. این کتاب که «هریم راهی» آن را نوشته، روایتی داستانی بر مبنای زندگی حضرت خدیجه (س) است و یکی از معدودترین داستان‌های بلند در این زمینه به شمار می‌رود. خوب است بدانید یوما برگرفته از نامی عربی است که کنیز حضرت خدیجه (س) به وی اطلاق می‌کرد. یوما از سوی انتشارات «جیستان» منتشر شده است.



داستان کوتاهی از رابطه یک پسر بچه و پدر بزرگش به چاپ سوم رسید. «نیایش زمین» که ویژه گروه سنی (ج) است، زبانی دانشین و تصویرهایی زیبا از فلسفه هستی دارد. در این داستان پدر بزرگ، نوادش را به گوش سپردن به صداهای طبیعت ترغیب می‌کند. نیایش زمین را «داکلاس وودیا» نوشته، «هایده کروی» ترجمه و شرکت انتشارات «فنی ایران» منتشر کرده است.



نگاه، کشند، نداشتند، ها

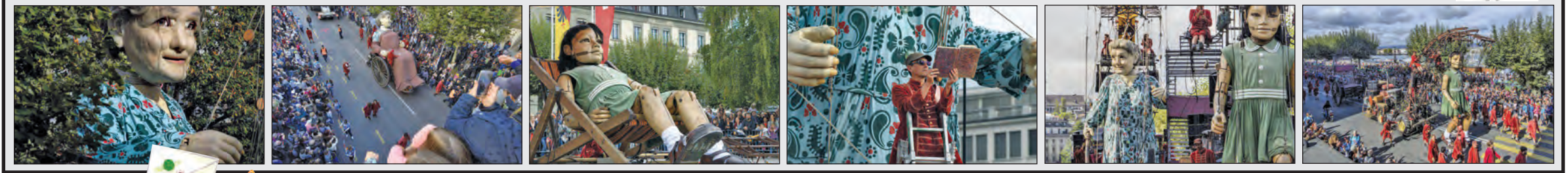


من ناز طیبیان جهان را نکشم
آقای من اسمم دواپی دارم
در خانه قبر هم غریبی نکشم
ای مردم عجب شاه وفاپی دارم

آقای یکی از شروط توحید تویی
مدیون توام اگر خدایی دارم
لطف تو نشاند بین قلبم ایمان
صد شکر مسلمان توام یا سلطان

هشتاد و هشت

عروسک‌های بزرگ خیمه شب بازی در یک برنامه خیابانی در ژنو سوئیس به نمایش در آمدند.



فانلکات همپیه الان رسید

هدهده هشتاد و هشت



دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



هی رفیق، جواب زورگویی می‌رسه!

تقلب پردردسر



سلام رفیق!... حواسست به منه؟!... می‌گم... یکی از دوست‌هایم تعریف کرد وقتی نوجوان بوده (حدود سال‌های ۶۳، ۶۴) برای خونه‌شون «روغن پخت غذا» خرید کرده بود... اون موقع‌ها روغن رو توی «مکعب‌های فلزی» می‌ریختن و در فلزی و گردش هم روی سوراخ بالاش پرس می‌شد... بهش می‌گفتن: بیت حلبی (یعنی حلب روغن)... می‌گفت بیت حلبی رو با کش بسته بوده ترک دوچرخه‌اش و می‌رفته خونه که دوتا از بچه‌های جون و لات محله‌شون رو دیده... یکی‌شون فرمون دوچرخه رفیقش رو گرفته و اون یکی هم حلب روغن رو از پشت دوچرخه برداشته که بیره... اون موقع‌ها «جنگ» بود و روغن کم بود... خونه‌ها دفترچه‌ای داشتن و به نوبت و به بهانه‌ها روغن می‌گرفتن... و آگه کسی روغنی رو که داشت از دست می‌داد، باید صبر می‌کرد تا ماه بعد... دوستم می‌گفت از به‌طرف حسابی غصه‌دار شده بوده به خاطر از دست دادن روغن... از به‌طرف نمی‌دونسته به بابای عصبانیش باید چی می‌گفته... برای همین هم نشسته گوشه کوچکی به گریه کردن... همون موقع یکی از ورزشکارهای محل رد شده... کسی که «چود» کار می‌کرده و قد بلند و هیکل درشتی هم داشته... گریه رفیقش رو که شنیده رفته جلو و دلیل گریه‌اش رو پرسیده... رفیقش هم قصه روغن و اون دو نفر رو برایش گفته... ورزشکاره هم اون‌ها رو شناخته و از رفیقش پرسیده که اون‌ها از کدوم طرف رفتن... بعد هم دست رفیقش رو گرفته و دنبال‌شون رفته تا اون‌ها رو دم پارک محله پیدا کرده (با حلب روغن)... بعد هم رفته جلو و بعد از این که حسابی کتک‌شون زده، حلب روغن رو پس گرفته و به رفیقش داده... من و یکی دیگه از رفیق‌هام در این عکسیم و این‌جا هم خرابه‌های مونده از کاخ عیدالله زیاد، یکی از کشندگان «امام‌حسین(ع)»... عاقبتش رو ببین!... شده این خرابه... قرونوت!... تا دفعه بعد که پیام به دیدارت، خدانگهدارت!

ای بابا شانس نداریم که! اصلاً بهتر بگم از همون بچگی شانس نداشتم! هر وقت خواستیم به کاری یا یواشکی انجام بدیم به جورایی مامان فهمید. الانم که تو مدرسه می‌خوای یه کاری رو یواشکی انجام بدی معلم می‌فهمه. مثل یه بار که یادم نیست امتحان تاریخ داشتیم یا جغرافیا ولی اینو خوب یادمه می‌خواستیم تقلب کنیم؛ آقا یکی از بچه‌ها از این طرف می‌زد و می‌گفت به من برسون. یکی هم از پشت سر همش با اون پاهای دراز و کفشای جلو کشیده شوفریش محکم می‌زد به پشت من طوری که می‌زد جلوبرمی گشت عقب. دیگه این جوریشو ندیده بودیم. می‌گفت به منم برسون. اصلاً ما همیشه بعد از امتحان سر این که آقا! جان من یا دست بزنی به پشتم بگو برسون! چرا با اون پاهای درازت می‌زنی به پشتم جلسه داشتیم. خلاصه سرتون رو درد نیارم. داشتیم می‌گفتم که همش بچه‌ها می‌گفتن آفرین تو می‌تونی، تو شجاعی آفرین فاطمه. ای آقا، غرور مارو گرفت و زدم تو فواز قلب کردن. کتابمون از زیر میز بیرون آوردیم و به یک بدبختی‌ای بازش کردیم و صفحه‌ای رو که می‌خواستیم به هر بی‌چارگی که بود آوردیم. یعنی عرق بود که داشت از سرورورت فرود می‌آمد. از استرس، دستام شده بود، مثل دستای پدریزرگم که هر وقت لیوان چایشو دستم می‌گرفت تا بخوره نصف بیشتر چایی ریخته بود تا وقتی لیوان می‌رسید به دهنش. هیچی دیگه تا چشممون افتاد به خط کتاب، معلم از جایش بلند شد! اومد طرفمون. منم از ترس دست و پامو گم کردم و سریع کتاب رو

دوست شما فاطمه

چقدر خوب نوشته بودی...!

دوست خوبم فاطمه خانم سلام. نامه و داستان زیباییت را خواندم. خوشحالم که از هدیه‌ها خوشتر آمده است. کتاب بهترین هدیه برای کتاب‌خوان است. خب مبارک! مدرسه‌ها باز شد و سوره‌های قلب در ابعاد و اشکال مختلف هم خودنمایی می‌کنند. اینکه ما دلواپس تحصیل و نمره دوستان هستیم یک تفکر مهربانانه است که خیلی هم خوب است. اما بی‌تلاش کنیم این روحیه‌ی خوب را با قانونمندی همراه کنیم. مثلاً از آموزش و پرورش درخواست کنیم که امتحانات به شکل مشاوره‌ای و یا همراه با کتاب باشد. همین‌الان به تو این مژده را بدهم که این اتفاق شگفت‌انگیز در همین عصر و همین شهر در بسیاری از کلاس‌های دانشگاه‌ها می‌افتد. دانشجویان به جلسه امتحان می‌روند و مختارند هر کتابی که دلشان می‌خواهد و از هر جایی که مایل‌اند اطلاعات جمع کنند و به سوالات استاد پاسخ دهند (اصطلاحاً به این روش می‌گویند این بوک یا همان کتاب‌باز). اما این خبر بد را هم بدهم که تعداد دانشجویانی که در همین سیستم نوین آموزشی، نمره قبولی می‌آورند به مراتب کمتر از امتحانات معمولی است. حالا دانشگاه رفتی به حرفم می‌رسی!

خب بی‌از داستانت حرف بزنیم. داستان طنزت خیلی خوب پیش رفته بود. اغراق در آن بسیار جالب بود. اغراق یکی از ابزارهایی است که در آثار طنز خیلی کاربرد دارد. مثل این جمله در داستان تو: «یکی هم از پشت سرهمش با اون پاهای دراز و کفشای جلو کشیده شوفریش محکم می‌زد به پشت من طوری که می‌زد جلوبرمی گشت عقب.» اغراق می‌تواند با پررنگ نشان دادن یک ویژگی یا یک صحنه و با بزرگ‌نمایی آن، لبخند را به لب خواننده بیاورد. شاید به کاریکاتورها دقت کرده باشی که کاریکاتوریست با دیدن دقیق سوزدهای خود، اشکالات را پیدا و آن را بزرگ‌تر نشان می‌دهد. گاهی نویسنده‌ها هم در نوشته‌هایشان از همین روش استفاده می‌کنند. آن‌ها با زیاده‌تر نشان دادن ایرادهای یک شخصیت، یک اتفاق، یک مشکل یا مسئله اجتماعی تلاش می‌کنند تأثیر نوشته‌شان را بیشتر کنند. اغراق، هر چیزی را از حالت عادی خارج کرده و بامزه نشان می‌دهد. البته یادت باشد که اغراق نباید آن‌قدر زیاد باشد که منطق داستان را بر هم بزند و آن را باورنکردنی، جلوه دهد.

یک نکته را هم که بسیار در داستانت چشمگیر بود یادآوری می‌کنم و آن شبیه نوشتن داستان بود. یادت باشد بهتر است در نوشتن داستان فقط در بخش گفت‌وگوها از زبان محاوره استفاده کنی و بقیه داستان را به زبان معیار بنویسی. درست است که هنر قاعده بردار نیست اما اصولی دارد که خوب است توسط نویسندگان خصوصاً نوجوانانی مثل شما که در حال آموختن مهارت‌های نوشتن هستی رعایت شود. پس به‌جای آنکه بنویسی «الانم که تو مدرسه می‌خوای یه کاری رو یواشکی انجام بدی این معلمس که می‌فهمد.» بنویس «الان هم که در مدرسه می‌خواهم کاری رو یواشکی انجام بدهم این معلم است که می‌فهمد.» به همین شکل می‌توانی تمام کلمات محاوره را به زبان معیار تغییر بدهی بدون آنکه لطمه‌ای به انتقال مفهوم بخورد. مطمئن باش بهتر هم خواهد شد. اگر دوست داشته باشی می‌توانیم درباره سایر ویژگی‌های داستان‌های طنز در نامه‌های بعدی باهم گفت‌وگو کنیم. مواظب خودت باش. خدانافظ

دوست تو در مرکز آفرینش‌های ادبی

میگ میگ نداشت.

پسر خوشمزه خان

دانشمندان به تازگی دریافته اند که، هفته ای دو بار، قطعی اینترنت در کنار خوردن ماهی، برای سلامتی و جلوگیری از ابتلا به بیماری مفید است!

فیلسوف بعد از این

طرف ساعت باباشو برده پیش ساعت ساز... تعمیر کاره گفته، به بابات بگو موتورش خرابه طرف هم گفته، بابای من موتورنداره ۲۰۶ داره میگن ساعت فروشه رفته تو ساعت دیواری هر یک ساعت به بار دینگ دینگ میکنه.

خوشمزه خان

روزی که با کله پاچه شروع شه با قرمه سبزی ادامه پیدا کنه و با پیتزا ختم شه روز خوبه منه.

خپل خان

بشر هر چی میکشه از کنجکاویش بیش از حده خب چی کار داشتی مساحت زیر منحنی چی میشه؟ همون مساحت مستطیل پس بود دیگه.

تبیل خان

بعد سه ماه تابستون، اوضاع به قدری خطرناک شده که وقتی دارم درس می‌خونم، هر چند ناتیبه یکبار انگشتمو میزنم وسط صفحه کتاب که صفحه ش خاموش نشه.

خوشمزه خان

ساعت شش صبح توی رادیو می‌گفت، با هر کی قهرین، همین الان بهش زنگ بزنین و آشتی کنین! آخه با هر کی هم آشتی باشیم و اون موقع صبح بهش زنگ بزنینم، باهامون قهر میکنه!

خوشمزه خان

یعنی سرعتی که تعطیلات تو سپری شدن داشت

